



خبر کوتاه

جستارهای اسطوره پژوهی وایران شناسی

پژمان اکبرزاده : «زیرآسمانه‌های نور» کتابی است از ابوالقاسم اسماعیل‌پور که نشر افکار آن را به قیمت ۳۲۰۰ تومان منتشر کرده است. «در اسطوره، سخن از گذشته‌های دور، از آغازها، از آفرینش و بنیاد هستی است، از این رو ملت‌ها در اسطوره‌هایشان بن و ریشه و هویت خود را می‌جویند و می‌بینند. چنین است که در زمانه ما که همه جاسخن از جهانی شدن است، بیش از هر زمان دیگر، در ادبیات، در پژوهش‌های علوم انسانی و در همه گونه تولیدات فرهنگی، در گوشه و کنار جهان، به اسطوره، اسطوره‌شناسی و حتی اسطوره‌پردازی توجه می‌شود.» (از مقدمه کتاب به قلم محمد میرشکرای)این کتاب در سیصد و هشتاد صفحه و بیست و چهار بخش تدوین شده است : درآمدی بر اسطوره، اسطوره و هنر، چشم‌اندازهای نقد اسطوره‌ای، طبیعت‌گرایی و اسطوره‌پردازی در شعر نیما یوشیج، بازتاب اسطوره‌ای در شعر سهراب سپهری، بازتاب اسطوره در شعر احمد شاملو، نگاهی نو به فرهنگ و اساطیر ایرانی، تخت جمشید: باغی مقدس یا درختان سنگی، نوروز در فرهنگ ایرانی، اسطوره‌های نوروزی، درونمایه‌های اساطیری نوروز، تیرما سیزه (جشن تیرگان) و اسطوره بیشتر، نقش اجتماعی زنان در ایران باستان، درآمدی بر کیش‌های گنوسی، زیبایی‌شناسی در هنر ادبیات مانوی، دیباچه مثنوی معنوی و اشعار گنوسی، مضمون گنوسی در حکایت شیخ صنعان، اسطوره تولد بودا، غارهای مانوی مکشوف در تورفان، شاپورگان مانی، امیر پازواری: شاعر گنجینه رازهای مازندران، ترانه‌های امیر پازواری و اشعار پارثی و فارسی میانه، نقد و بررسی (نقدی بر افسانه اسطوره و نظریه ادبیات). پیوست کتاب نیز در چهار بخش با عنوان‌های «میترا در باستان‌شناسی ایران» (نوشته ر. ن. فرای)، «انسان و اسطوره» (از پی‌پی گرمسال)، «شعر و جادو» (از جورج تامسن) «دست‌آوردین شده است. به گفته ابوالقاسم

اسماعیل‌پور (مولف): «کتاب دربرگیرنده مجموعه مقالات و جستارهای فرهنگی‌ام در دهه گذشته است. (نوشته ر. ن. فرای)، «انسان و اسطوره» (از جاستراها پیرامون دو گستره اسطوره پژوهی و ایران شناسی است. اسطوره نه تنها در

اعصاب گذشته کارکردی ژرف در زندگی انسان

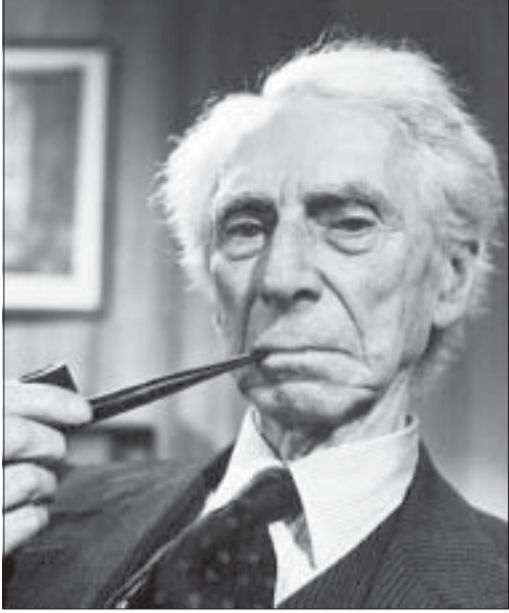
داشته، بلکه در عصر جدید نیز هنوز زنده‌و ویژه خود را از دست نداده است. اساطیر قوام یافته و استحاله شده در آیین‌ها، باورها، قصه‌ها و افسانه‌ها، آثار ادبی، هنری و کهن نمونه‌های قومی «در زندگی امروزین بشر نمودی آشکار دارند. از این رو پیوند اسطوره، ادبیات و هنر در جهان کنونی امروز در زمره مباحث جدلی و در عین‌حال جذاب اسطوره‌شناسی، تبیین هنر و نقد ادبی بوده است. به شیوه‌ای روایی و توصیفی، همراه با تحلیل، ابعاد اسطوره را کاویده و بازتاب آن را در ادبیات و بعضی شاخه‌های هنر نشان داده‌ام. شناخت همه جوانب مثبت و منفی یک فرهنگ و به‌کارگیری و بهره‌مندی از سویه‌های مثبت آن در زندگی امروز شیایان اهمیت است و باید به آن بها داد وگرنه صرف پرستش و قداست مآبی فرهنگ باستانی، جز تعصب ورزی، راه به جایی نخواهد برد.»

راهنمای زبان های ایرانی

ایلسنا : «راهنمای زبان‌های ایرانی (جلد دوم)، زبان‌های ایرانی نو» به ویراستاری رودیگر اشمیت یا ترجمه گروه مترجمان زیر نظر حسن رضایی باغ‌بیدی توسط نشر ققنوس منتشر شد. زبان‌های ایرانی نو در

ایران و افغانستان متمرکزند. نمایندگانی از این زبان‌ها را در عراق، سوریه، ترکیه، اتحاد شوروی (قفقاز، آسیای مرکزی، پامیر) ترکستان چین، شبه‌قاره هند و در کرانه‌های عرب‌نشین خلیج فارس هم می‌توان یافت. بدین ترتیب زبان‌های ایرانی از نظر جغرافیایی ناحیه‌ای، تقریباً به اندازه‌ای گسترده‌اند که زبان‌های هند و آریایی را در برمی‌گیرند، هرچند این دو از نظر شمار گویش‌های مختلف بسیار فزونی‌ترند. زبان‌های ایرانی نو تقریباً ۵۵ میلیون گویش دارند. به لحاظ تاریخی، ژ ایرانی نو، مابین هر اصطلاحی که برای تعریف یک دوره زبانی به کار می‌رود، از منظر جامعه‌شناسی زبان، با تأکید بر زبان یا زبان‌های غالب تعیین می‌شود. در مورد ایرانی نو، فروپاشی شاهنشاهی ساسانی در سده هفتم میلادی و سده‌های بعدی، اسلامی شدن نواحی ایرانی زبان از لحاظ فرهنگی زمینه پیدایی فارسی نو را به عنوان زبان جدید غالب از میان مجموعه پیچیده‌ای از چند زبان فراهم آورد. «زبان‌های ایرانی نو» جلد دوم کتاب «راهنمای زبان‌های ایرانی» است که جلد اول آن به بررسی زبان‌های ایرانی باستان و ایرانی میانه پرداخته بود و جلد دوم این کتاب در ۸۳۵ صفحه با شمارگان ۲۲۰۰ نسخه و با قیمت ۵۶۰۰ تومان در نشر ققنوس منتشر شده است.

بیژاندر راسل



در حدود صد صفحه‌ای با نثر نه چندان روان و نه چندان منسجم (ترجمه) زندگینامه راسل پیش رفته بودم که به داستان غریبی برخوردم. راسل به معرفی یکی از دوستان کمبریجی اش به نام باب تریویلین می‌پردازد و حکایت می‌کند که این آقای باب (که محض خاطر سادگی از عنوان خانوادگی اش چشم می‌پوشیم) «کتابی‌ترین» آدمی بوده است که او در زندگی‌اش دیده است. در نظر آقای باب هر آنچه بیرون کتاب بود سراب بود و او واقعی به زندگی واقعی نمی‌گذاشت. راسل چند خطی راجع به انبوهی اطلاعات و ا عادت هر روز روزنامه خریدنش می‌نویسد و در نهایت ستوایی را از وی در حضور همسر و فرزندانش می‌پرسد تا تمیزان بدبینی او را بسنجد: «اگر قدرت داشته باشید که جهان را ویران کنید، آیا این کار را می‌کنید؟» (ص ۹۹) دوست نویسنده چنین پاسخ می‌دهد: «چه؟ آزادی خودم را بر باد دهم؟ هرگز؟»

اگر راسل دوستش را یک آزادیخواه گریزان از هرگونه محدودیت معرفی کرده بود جواش چندان مشکلی ایجاد نمی‌کرد، اما بی ربطی پاسخ آقای باب کتاب‌دوست مرا بر آن داشت که به ترجمه نسبتاً قدیمی این اثر که توسط دکتر مسعود انصاری انجام شده است، مراجعه کنم. (ترجمه ایشان به سال ۱۳۴۶ منتشر شده است.) پاسخ آقای باب در این ترجمه چنین است: «چی؟ کتابخانه‌ام را ویران کنم؟ هرگز!» (ص ۱۸۳)

طبیعی است که شوخ طبعی مغرط نابغه‌ای چون راسل را بر آن دارد که داستان مرد کتابخوانی را عنوان کند که از وسوسه ناپودی دنیا چشم می‌پوشد تا کتابخانه‌اش بر باد نرود. اما نکته اصلی این است که چون انسان‌ها تنها یک باز زندگی می‌کنند (و از قرار معلوم فلاسفه هم از این قاعده مستثنی نیستند)، قاعدتاً بیش از یک زندگینامه ندارند. برای آنکه مطمئن شوم ترجمه شادروان استاد بیرشک در این قسمت به خطا رفته است به متن اصلی رجوع کردم و پاسخ آقای باب را چنین یافتم:

باز هم طبیعی می‌رسد که معادل library کتابخانه باشد و معادل liberty آزادی. ولی چون بعضی اوقات از طبیعت هم خطاهایی سر می‌زند به سراغ لغت نامه رفتم تا این معادل یابی‌ها تأیید شود که شد. (طرفداران ترجمه جدیدتر البته می‌توانند به این تز کویان استناد کنند که علم واژه‌شناسی که در تحریر لغت‌نامه به کار می‌رود یک علم تجربی است و علوم تجربی هم که خطاپذیرند یا اینکه جهان ممکنی هست که در آن library یعنی آزادی.)

کتاب

کتاب خانه بر باد رفته

درباره ترجمه فارسی زندگینامه راسل

مهدی نسرین

به این ترتیب مشخص است که مترجم کلمه‌ای را به خاطر داشتن چند حرف مشترک اشتباهاً به جای کلمه دیگری گرفته است و متأسفانه ویراستار هم (اگر این کلمه واقعاً به چیزی در جهان خارج دلالت کند) از کنار بی‌ربطی داستان بی‌اعتنا و بدون دقت کافی گذشته است.

این داستان عجیب باعث شد که در پیچیدگی و عدم انسجام زندگینامه راسل (به روایت فارسی آن) تردید کنم چرا که فیلسوفی چون وی برای معرفی زندگی‌اش- دست‌کم در بخش‌های مربوط به طفولیت و عشق‌های جوانی و دوستان دانشگاهی- نباید الفاظ پیچیده و داستان‌های خلاف عرف به کار ببرد.

به همین دلیل متن اصلی را با ترجمه آقای دکتر انصاری و استاد بیرشک مقایسه کردم. متأسفانه اغلاط فاحش دیگری نیز مانند داستان آقای باب در ترجمه اخیر استاد دیده شد.

۱- راسل هنگامی که توضیح می‌دهد برای چه زیسته است، سه شوق ساده حاکم بر زندگی اش را بیان می‌کند: شوق عشق، شوق دانش و شوق از میان برداشتن آلام آدمیان. آنجا که در مورد دانش صحبت می‌کند می‌گوید که می‌خواسته به اسرار دل آدمیان آگاهی یابد و بداند که چرا ستارگان می‌درخشند. به همین سادگی و زیبایی. بعد هم چند جمله‌ای درباره فیناغوریان می‌گوید:

and I have tried to apprehend the pythagorean power by which number holds away above the flux.(p.9).

ترجمه استاد بیرشک چنین است: «و او قدرت فیناغوریان بی‌برم که بر فراز هستی با نیروی عدد است، تاب می‌خورد و سیر می‌کند که تعجب‌انگیز است که بعد از این جمله هیچ علامت تعجبی در کار نیست! آنان که با تاریخ ریاضی آشناشید می‌دانند که فیناغوریان عادت عجیبی داشتند و مثلاً پس از دریافت عددی که حاصل جمع آن عدد و اولی لپه نخوردن کسی را بند باز نمی‌کند. به قاطعیت می‌شود

گفت آنها حتی علاقه‌ای هم به آویزان شدن نداشته‌اند. از نظر این نحله اما اعداد منشاء همه اشیای طبیعی هستند و به این تعبیر اعداد بر جریان جهان مسلط‌تند. راسل در تاریخ فلسفه‌اش از قول سرسلسه این گروه یعنی فیثاغورس (فیثاغورث) چنین نقل می‌کند: «همه چیز عدد است.» (ص ۸۴). همان‌طور هم که با مراجعه به متن اصلی می‌توان دریافت آن‌ها اعتقادند که با کمک آن قدرتی که فیثاغوریان برایشان قائلند بر جریان هستی حاکم هستند و نه اینکه خود فیناغوریان به کمک اعداد در حال معلق زدن باشند. بحث از قدرت فیثاغوری اعداد است نه خود فیثاغوریان. در پایان مورد اول به ترجمه آقای انصاری اشاره می‌کنم که گرچه نه تمام و کمال ولی نزدیک به منظور نویسنده است: «و کوشش کردم بفهمم چرا به عقیده طرفداران فیثاغورث اعداد ریاضی بر

درباره ترجمه فارسی زندگینامه راسل

مهدی نسرین

تغییرات و تحولات جهان حکومت می‌کند. «

۲- راسل در بخشی که به زندگی اش در کمبریج پرداخته است به معرفی یکی از دوستانش که حقوق‌دانی شوخ طبع بوده است می‌پردازد. این دوست که کرامپتون نامیده می‌شده عادت داشته است که لباس را آن قدر بپوشد که نخ نما شود و به این ترتیب مورد شماتت اطرافینش قرار می‌گرفته است. زمانی قرار می‌شود که او موضوع مناقشه استرالیای غربی را به سمع شاه برساند. راسل سخنان وی با رئیس دفتر سلطنتی را نقل می‌کند:

The unsatisfactory state... of my trousers has recently brought to my notice. I

understand he case is to be heard in the king’s robbing room. Perhaps the king left an old pair of trousers there that might be useful to me. (p.57).

که می‌توان چنین ترجمه‌ای از آن ارائه داد: «اخیراً مرا متوجه کردند که سلوارم وضع خوشایندی ندارد. می‌دانم موضوع [مناقشه] را باید در رخت‌خانه همایونی به عرض شاه برسانم. چه بسا شاه هم سلوار کهنه‌ای در آنجا گذاشته باشد که به درد من بخورد.»

ترجمه استاد بیرشک چنین است: «اخیراً متوجه شده‌ام که وضع اسف‌انگیز سلوار بنده ایجاب می‌کند که موضوع در رخت‌خانه همایونی مطرح شود.

شاید اعلیحضرت سلوار کهنه‌ای در نویسنده توصیفات دیگر را دریافته است. اینکه راسل دارد بخورد.» (ص ۹۱)

جمله اول ترجمه کاملاً بی‌ربط و مهمل است، زیرا واضح است که وضع سلوار کسی هر چقدر هم بالاخره من همیشه پیونده راه عشق بوده‌ام، زیرا رویاهای موضوعی در رخت‌خانه همایونی مطرح شود. حتی اگر کسی سلوار هم نداشته باشد این موضوع صادق نیست. همان‌طور که استاد اشاره کرده‌اند وقتی قرار بوده موضوعی را به گوش شاه برسانند از اصطلاح رخت‌خانه همایونی استفاده می‌شده است. بنابراین به نظر می‌رسد در

ترجمه دو جمله مستقل متن اصلی با هم قاطی شده‌اند. داستان از این قرار است که چون کرامپتون قرار بود موضوع مناقشه را به سمع شاه برساند (یا می‌بایست اصطلاحاً آن را در رخت‌خانه همایونی مطرح می‌کرد) و چون وضعیت نامناسب لباسش به او گوشزد شده بود، وی با تیزهوشی و شوخ طبعی و به طعنه و با به‌کارگیری بازی‌های لفظی، تقاضای سلواری را از رخت‌خانه همایونی می‌کند. (ترجمه دکتر انصاری هم در اینجا به این درصت نزدیک‌تر است) ولی چون به جای اصطلاح «در رخت‌خانه همایونی» عبارت «در حضور شاه» را استفاده کرده‌اند، طنز و طعنه حقوقدان به کلی از بین رفته است.)

۳- در همان بخش «برای چه زیسته‌ام» این فیلسوف ملحد از عشق می‌گوید و اینکه چرا در جست‌وجوی آن بوده است:

احمد بیرشک



I have sought it, finally because in the union of love I have seen, in a mystic miniature, the prefiguring vision of the heaven that saints and poets have imagined (p.9).

ترجمه بیرشک چنین است: «و سرانجام در پی عشق برآسمد چون در پیوند آن ریزنقش عرفان و منظر نیم‌رنگ بهشت و قدمی بودن و خیال‌شاعرانه را می‌یافتم.» (ص ۱۴) مطابق ترجمه عبارات ریزنقش عرفان و مناظر نیم‌رنگ بهشت و قدمی بودن و خیال‌شاعرانه همگی مفعول دریافت نویسنده‌اند. اما دو ویرگولی که در متن اصلی در دو طرف «ریزنقش عرفان» مفعول نیست بلکه ظرفی است که در آن نویسنده توصیفات دیگر را دریافته است. اینکه راسل دارد درباره عشق صحبت می‌کند دلیل نمی‌شود که ظرف و مفعول و فاعل و مفعول را به هم بیامیزیم. متأسفانه ترجمه دکتر انصاری هم در اینجا از متن اصلی فاصله گرفته است ولی (خوشبختانه) چیزی را با چیزی نیامیخته است: «و در آن به کارفته است. برای مثال در همان بخش ابرای چه زیسته‌ام؟» کلمه ساده **strong** به مردافکن و جانکاه ترجمه شده است. اینکه در ترجمه، دو واژه در مقابل یک واژه متن اصلی بیابوریم البته به سلیقه مترجم برمی‌گردد و به نظر می‌رسد که برخی اوقات بتوان این شیوه را پی گرفت؛ گرچه حفظ شیوه نگارش نویسنده هنر خاصی است. اما مشکل این ترجمه اغلاط فاحشی است که احتمالاً در جاهای دیگر متن هم رخ داده است. این کتاب حجیم را ناشری با نام و مترجمی معینتر و به شکل شکیل و در نتیجه گران‌گفته است. این نکات باعث می‌شود تا مدت‌ها کسی سراغ ترجمه آن نرود و خوانندگان نامدتها با اشتباهات این ترجمه دست در گریبان باشند. اما نکته مثبت چنین ترجمه‌هایی این است که بعضی خوانندگان را به سمت مطالعه متن اصلی سوق می‌دهد. اتفاقی که اگر در جامعه علمک و فلسفی کشور ما به اندازه کافی ریشه بدواند بسیار مبارک خواهد بود.

ترجمه دو جمله مستقل متن اصلی با هم قاطی شده‌اند. داستان از این قرار است که چون کرامپتون قرار بود موضوع مناقشه را به سمع شاه برساند (یا می‌بایست اصطلاحاً آن را در رخت‌خانه همایونی مطرح می‌کرد) و چون وضعیت نامناسب لباسش به او گوشزد شده بود، وی با تیزهوشی و شوخ طبعی و به طعنه و با به‌کارگیری بازی‌های لفظی، تقاضای سلواری را از رخت‌خانه همایونی می‌کند. (ترجمه دکتر انصاری هم در اینجا به این درصت نزدیک‌تر است) ولی چون به جای اصطلاح «در رخت‌خانه همایونی» عبارت «در حضور شاه» را استفاده کرده‌اند، طنز و طعنه حقوقدان به کلی از بین رفته است.)

۳- در همان بخش «برای چه زیسته‌ام» این فیلسوف ملحد از عشق می‌گوید و اینکه چرا در جست‌وجوی آن بوده است:

کشف معنای قانون وحیانی، پارادایم سروشی در معرفت‌شناسی شیعه

کتابی درباره پارادایم سروشی

احمد صدری

ترجمه : محمود اسماعیل نیا

را پدیدآورده (برای مثال در صفحات ۱۱۶ ، ۲۴۶ ، ۲۵۶ و ۲۶۴) وی را تاگزیر از اتکا به منابع دست دوم (غالباً انگلیسی زبان) در زمینه موضوعات مربوط به حقوق و فلسفه اسلامی نموده، حال آن‌که این مباحث نقشی محوری در پروژه او نبوده، شگفت‌ان آن‌که قصد دهنل مطالعه جوشش فکری شیعی در ایران پس از انقلاب از دریچه محدود معرفت‌شناسی مقایسه‌ای است، درست مثل این‌که کسی بخواهد تنها با یک تی‌لیک به اجرای استادانه سمفونی نهم بتهوون بپردازد. نوآوری‌های اخیر کلامی، معرفت‌شناختی و حقوقی در ایران را نباید جدای از پست‌فشارهای اجتماعی سیاسی ربع قرن پیش از آن دانست. معرفت‌شناختی و فلسفی او در تبیین تحولات تفکر شیعی معاصر در ایران، به دلیل عدم توجه مولف به بستریهای اجتماعی و سیاسی، بروز آرا و اندیشه‌های مورد پژوهش (اندیشه محوری «جامعه‌شناسی معرفت»)، گزارشی ناتمام و کمابیش انتزاعی از موضوع به دست می‌دهد. این مقاله نمونه‌ای از تفاوت دو نگاه فلسفی و جامعه‌شناختی به موضوعی واحد است. مترجم رساله عالمانه اشک دهلن مقایسه فلسفی حقوق نزد دانشمندان شیعی در ایران معاصر، در بستری از مکاتب حقوقی و معرفت‌شناختی غربی است. این پروژه‌ای است بلندپروازانه، همچنان‌که عنوان پیچیده این کتاب به دشواری قادر است که حق مطلب را در مورد گستره وسیع مباحث آن در جمله وارسی تمام و کمال فلسفه حقوق نزد عبدالله جوادی آملی و محمد مجتهدشیرازی به‌عنوان نمایندگان دو مکتب سنتی و نوگرا در تفکر شیعی ایران پس از انقلاب، ادا کند. در این طرح سروش به عنوان یک متفکر پست مدرن شیعی معرفی شده است. با وجود آن‌که این ادعا در مواردی اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد ولی دهلن معمولاً پست مدرنیته را در معنای نازل آن (به مثابه مدرنیته بالغ خودنقاده) به کار می‌برد، کاربردی که قابل تطبیق با خودشناسی نزد سروش است. دهلن دهلن بر زبان فارسی متولدنی است، ولی درک ناقص او از زبان عربی، جدای از آن‌که اشتباهات پراکنده‌ای

شوق



یادداشت کتاب

درباره کتاب

«در ماگادان کسی پیر نمی‌شود»

بهشت منجمد

بابک زمانی

در یکی از روزهای دهه بیست در دموکراسی نیم‌بندی که احزاب سیاسی فراوان با شعارهایی فریبنده روییده بودند سه جوان دبیرستانی هوادار حزب توده به دنبال درگیری مختصری با پلیس راه مهاجرت پیش می‌گیرند و به‌طور طبیعی راه بهشت گمشده خود بهشتی که بلندگوهای حزب توده- تنها بلندنگوهای تنها میدان شهر کوچکشان- آن را نوید داده بود و فیلم‌های تبلیغاتی در کلوب حزب- تنها فیلم‌های تنها کلوب شهر- آنها را به عینه نشان می‌داد. یکی از این سه جوان، دکتر صفوی است که حالا خاطرات یا به بیان خودش یادمانده‌های او را در پیش داریم. سرنوشتی که از سرنوشت دو جوان دیگر نیز تلخ‌تر از کار درمی‌آید. او که ابتدا حتی از سنگلاخ بودن راه بهشت در مرز تعجب می‌کند نهایتاً مجبور می‌شود دو سال را در زندان تاجیکستان به جرم عبور غیرقانونی از مرز بگذراند و وقتی دوره محکومیتش به پایان می‌رسد به جرم جاسوسی پانزده‌سال دیگر را در اردوگاهی در قطب شمال در سرمای پنجاه درجه زیر صفر بگذراند و تصادفاً زنده بماند تا به تاجیکستان برود و پزشک متخصص مجاری ادرار بشود. او از تمام تاریخ‌ها و محکومیت‌ها مداری مکتوب دارد که در کتاب ارائه می‌کند. ظاهراً در و انفسای خرابی‌های پس از جنگ، استالین تنها بر نیروی بازاوان رنجور اتکا دارد نه بر تکنولوژی و قوانین مدرن اقتصادی! و این نیروی کار را نیز به مدد «علم!» مارکسیسم-لنینیسم و با به بردگی مطلق کشاندن پرولتاریایی که گفته می‌شود طیف حاکم است فرزان آسمان انترازیونیالیسم!- گماشتگان نیز در کشف چنین شبکه‌های جاسوسی کارآمدی یدی طولاً دارند. وقتی یک‌نفر زیر شکنجه به چیزی اعتراف کرد فوراً شبکه‌ای پیرامون او انبیده می‌شود. در قطارهای باری سبیری همیشه جایی برای افراد جدید هست، انسان ایستاده مساحت کمی از زمین را اشغال می‌کند و گوشت قابل شفردن است. کتاب اگرچه به بیانی ساده و گاه سبک روایت شده است اما هنوز هم سخت تکان‌دهنده است گویی هر تکه از این مجمع‌الجزایر کولاک خود جهنمی دیگر است و اگرچه سا‌ها از فروپاشی این فریب بزرگ می‌گذرد اما کماکان هستند کسانی که اگرچه بر آن سیستم «انتقادی دارند» اما هنوز برای این اردوگاه‌ها وجبهه‌ای قائلند یا این سابقه و این سابقه را واجد نوعی مزه روشنفکری می‌دانند یا اگر عقیده‌ای هم داشته‌اند- که بطبعاً با حسن نیتی همراه بوده- هنوز با خود تمام و کمال تسویه حساب نکرده‌اند. بسیاری اگر این اردوگاه را در میانه جنگ دوم از متفکرین بهتر ندانند حتماً از آلمان نازی بهتر می‌دانند و شرکت در جبهه ضدفاشیستی را حداقل حسن استالین می‌دانند اما دکتر صفوی به یاد می‌آورد سربازان شوروی را که در دست آلمان‌ها اسیر بوده‌اند و در پایان جنگ فوج به فوج به اردوگاه‌های سبیری منتقل و دسته‌دسته تیرباران می‌شوند و در همان دوران کوتاه اقامت خود در مقایسه با زندان‌های شوروی زندان‌های هیتلر را هتل می‌نامند. کسی نمی‌داند که اگر هیتلر در جنگ پیروز می‌شد چه برسر دنیا می‌آمد اما حالا همه می‌دانند آن‌کاری را که هیتلر با غربی-به‌زعم خود او- کرد استالین در مقیاس چندصدها برابر با مردم خود، هم‌کشان خود و بسیاری از وطن‌پرستان از جان گذشته و بخت برگشته دنیا کرد. سبیری تجسم عینی انترازیونیالیسم استالینی بود. دکتر صفوی کمونیست‌های متعصب فرانسوی را به یاد می‌آورد که بیشترین مقاومت عقیدتی را در زندان از خود نشان می‌دهند اما حداکثر یکی دو هفته پس از اقامت در ماگادان به ماهیت واقعی حزب برادر پی می‌برند. جالب اینکه تقدیر حکم کرده که او آتقدّر زنده بماند که کتاب خاطرات کیناوری را پس از مرگ بخواند و به نتیجه‌ای بدیع از زاویه‌ای نامتعارف بپردازد. «این مرد تا آخر عمر هیچ چیز از واقعیت نفهمید. او تنها چاره کارش یک ماه اقامت در ماگادان بود. «همچنین او رهبران حزب توده را به یاد می‌آورد که چون رهبران یک کشور با آنها رفتار می‌شود. مأمشین‌های با اسکورت، اقامتگاه‌های اختصاصی و . . . «اینها هیچ چیز از ماهیت جامعه شوروی درک نکرده‌اند. و البته شاید این جمله ایتان را اندکی تیره کند که اگر می‌دانستید چرا نگفتید؟» که نمی‌دانستند. در نهایت هیچ چیز برای دکتر صفوی دردناک‌تر از این نیست که سهل حال بعد باز هم جوانانی را در این راه می‌بیند و اشاره می‌کند که کتاب را به هدف روشنگری برای جوانان نگاشته است. نمی‌توان نادیده انگاشت که آقای دکتر اندکی دیر به صرافت این مهم افتادند. حالا دیگر سال‌هاست که نشئت این اردوگاه از بام افتاده. جوانان بیست‌ساله ما دیگر چیزی از کمونیسم و شوروی و حزب توده به یاد ندارند و اساساً مسئله آنها دیگر این چیزها نیست. ای کاش آقای دکتر خاطرات خود را با این همه مدرک و دلیل مستند، بیست سال پیش که این فریب بزرگ جوانان زیادی را به کام خود می‌کشید و به‌طور غیرمستقیم بر بسیاری از تصورات سیاسی و اجتماعی ما تأثیرگذار می‌شد انتشار می‌دادند. شاید باید سال‌ها از فروپاشی می‌گذشت تا خیال آقای دکتر از جاسوسان کوچک و بزرگ کامگاب که دور و بر بیمارستان ایشان می‌پلکیدند کاملاً آسوده شود. البته این محافظه‌کاره برای کسی که بیست سال از عمر خود را به زندان یک سادگی جوانی در سردترین نقطه زمین بگذراند نه تنها دور از انتظار نیست بلکه بانسند هم نیست. اما تنها درس عبرتی که در حال حاضر از کتاب خاطرات می‌شود گرفت اینکه چگونه میلیون‌ها نفر از روشنفکران جهان نتوانستند در زمان حیات خود واقعیت سیستم اجتماعی بخش مهمی از کره مسکون را دریابند. آیا این فقط نوعی مصلحت‌اندیشی بود یا نیاز به تکیه‌گاه؟ در هر حال اگر چنین واقعیت بزرگی در برابر چشم دنیا مورد سوءتفاهم قرار گرفت تکلیف بسیاری از خرده‌واقعیت‌ها که ما آنها را مسلم می‌پنداریم چیست؟